

در باب خیزش طبقه متوسط

محمد هاشمی

در یک تعریف جامعه‌شناختی "طبقه متوسط" در واقع بخشی از جامعه است که از نظر فرهنگی به طبقه بالادستی و از نظر معیشتی و مالی به طبقات فرودست نزدیک است. در یک نگاه ساده‌تر طبقه متوسط بخش تحصیل‌کرده، غیر منفعل و صاحب خط فکری مختص خود است، که از نظر رفاهی در موقعیتی که شایسته آن است قرار ندارد. این طبقه هرگاه در جامعه‌ای طرح باشد که شرایط اقتصادی و رفاهی به طور نسبی مطلوب باشد، در تعادل و تعامل با دهک‌های بالایی و پایینی قرار می‌گیرد و در مناسبات فرهنگی و اجتماعی شرکت می‌کند و می‌کوشد در تساهل و تعامل با بقیه جامعه، سهمی در اعتلای جامعه خود داشته باشد. لیکن هرگاه در جامعه‌ای بحران‌های اقتصادی سبب فشارها و تنش‌های معیشتی شده، طبقه متوسط را به سمت دهک‌های پایینی جامعه سوق دهد، تبدیل به بخش معترض و مطالبه‌گری می‌شود که از پوسته تعامل و تساهل بیرون آمده، دادخواهی فروخته خود را فریاد می‌زند؛ چنان‌که در چند سال اخیر شاهد فعالیت‌های مدنی طبقه متوسط چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای جهان سوم بوده‌ایم. نمونه بارز آن‌ها خیزش علیه نئولیبرالیسم یا به زبان ساده‌تر سرمایه‌داری آزاد افراطی، و یا خیزش‌های ضد نژادپرستی بوده‌اند. در متن تمامی این حرکات‌های مدنی، نقش فعال طبقه متوسط که خود را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی کمرنگ و تحقیر شده می‌بیند، به طور محسوسی نمایان است. البته که در این نوشتار قصد ندارم به تحلیل جنبش‌های مدنی اخیر در جهان پیشرفته بپردازم، لیکن خیزش‌های اخیر داخلی از جمله اعتراضات مدنی معلمان، بیماران نیازمند داروهای خاص، و اعتراضات محیط زیستی قرابت جامعه‌شناختی معناداری با خیزش طبقه متوسط در کشورهای دیگر دارد و آن، نقش کلیدی طبقه متوسطی است که دچار استیصال شده است، اما هنوز توان بالایی در آگاهی‌بخشی و بسیج عمومی جامعه دارد.

در دهه اخیر شاهد دو تغییر عمده در ساختار طبقه متوسط در ایران هستیم؛ یکی تورّم کمی و کیفی طبقه متوسط و دیگری افزایش احساس کنار گذاشته شدن از تصمیمات خُرد و کلان مملکت خویش. اما چه عواملی سبب تورّم طبقه متوسط شده است؟ در دو دهه اخیر به طور روزافزونی شاهد افزایش شمار صاحبان تحصیلات عالی بوده‌ایم که بخش عظیمی از آن‌ها از نیمه پایینی جامعه یعنی افراد طبقه فرودست بوده‌اند. این جماعت به سبب قرار گرفتن در جریان تبادل اطلاعات و افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی، از نظر فرهنگی در عمل به طبقه

متوسط پیوسته‌اند و سبب تورّم طبقه متوسط شده‌اند. از سوی دیگر افزایش فارغ التحصیلان کارشناسی ارشد و دکتری که عموماً نتوانسته‌اند در مشاغل مرتبط با رشته خود جذب شوند، و پیوستن آن‌ها به صف فعالان طبقه متوسط، ارزش کیفی این طبقه را افزوده است. بنابراین در دهه اخیر شاهد یک تورّم کمی و کیفی در طبقه متوسط ایران بوده‌ایم که اکنون به نظر می‌رسد بیش از نیمی از جمعیت را شامل می‌شوند و از این بابت از تعاریف کلاسیک جامعه‌شناسی عبور کرده‌اند.

از سوی دیگر تصمیمات بدنه حاکمیت به ویژه در دهه اخیر تا حدودی سبب شده است که طبقه متوسط احساس کند که به تدریج از بخش بزرگی از تصمیمات اساسی، از سیاست و تشکیل نهادهای مدنی گرفته تا مسایل محیط زیستی و سلامت و بهداشت کنار گذاشته شده‌اند. این احساس زمانی تقویت می‌شود که نهادهای انتخابی نیز دیگر در عمل از دادخواهی توده فاصله بگیرند؛ مجلس نمایندگان، بخش زیادی از مطالبات مدنی جامعه را نمایندگی نکند، پایگاه مردمی دولت سست شده، و حتی شوراهای محلی ندای مطالبات روزمره مردم همچون آلودگی زیست‌محیطی، بهداشت جسم و روان، و شفافیت اقتصادی را نشنوند و راه خود را بروند. عدم بازتاب مطالبات جامعه در رسانه‌های ملی نیز حکایت خود را دارد که صد البته در استیصال طبقه متوسط از دیده و شنیده نشدن نقش دارد.

در یک جمع‌بندی کلی طبقه متوسط که می‌تواند نقش بسزایی در بسیج افکار عمومی داشته باشد و در شرایط مطلوب قابلیت تعامل با طبقه بالادست و فرودست را به منظور رشد فرهنگی و اجتماعی جامعه و ایجاد تعادل در مناسبات اجتماعی دارد، همین طبقه متوسط چنانچه در تعیین سرنوشت اجتماعی خود نادیده گرفته شود، خطر وقوع رفتارهای هیجانی و پرخاشگرانه و چه بسا پرهزینه را در خود دارد. طبیعی است که در نظر طرفداران اعتدال و اصلاحات ساختاری خوشایند نیست که این‌گونه خیزش‌های مردمی به خشونت و رفتارهای هیجانی بیانجامد. بنابراین سزاوار است مطالبات به حق این طبقه وسیع شنیده و پیگیری شود، و در یک سلسله اصلاحات ساختاری به ترمیم اعتماد از دست رفته آن‌ها پرداخته شود تا طبقه متوسط نقش ساختاری خود در کمک به توسعه مدنی، ایجاد تعامل اجتماعی و اعتلای فرهنگی جامعه را جایگزین اقدامات هیجانی و انقلابی کند.

منبع: روزنامه اعتماد 21 بهمن 1400 خورشیدی